



سازندگان جهان ایرانی - اسلام

♦♦♦♦ مایکل کوپرسون ♦♦♦♦

مامون
خليفة عباسی

مریم طرزی
ویراسته کاظم فیروزمند



سرشناسه:	کوپرسون، مایکل،	Cooperson, Michael
عنوان و نام پدیدآور:	مأمون / مایکل کوپرسون؛ ترجمه مریم طرزی.	
مشخصات نشر:	تهران: نااهک، ۱۴۰۳.	
مشخصات ظاهری:	۱۶۵ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.	
فروست:	مجموعه سازندگان جهان ایران - اسلامی، ۵.	
شابک:	978-600-6721-64-4	
وضعیت فهرست نویسی:	فبیا.	
یادداشت:	عنوان اصلی: Al-Ma'mun, ©2005	
موضوع:	مأمون، خلیفه عباسی، ۱۷۰-۲۱۸ ق.	
موضوع:	اسلام - تاریخ - از آغاز تا ۱۵۰۰ م.	
موضوع:	Islam - History - To 1500	
موضوع:	خلفا - سرگذشتنامه.	
موضوع:	Caliphs - Biography	
شناسه افزوده:	طرزی، مریم، ۱۳۵۷ - مترجم.	
رده بندی کنگره:	DS۳۸/۴/م۲ ی۹ ۱۳۹۵	
رده بندی دیویی:	۹۰۹/۰۹۷۶۷۰۰۹۲	
شماره کتابشناسی ملی:	۴۳۸۷۰۸۵	

این کتاب ترجمه‌ای است از
Al Ma'mun
Michael Cooperson
Oneworld Publications, ©2005.

✉ naamak.publication@gmail.com

🌐 naamak.publication

✉ @naamakpublication



تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶

مجموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی - ۵
بیرمجموعه: مرتضی هاشمی پور

مأمون

خلیفه عباسی

نویسنده: مایکل کوپرسون

ترجمه: حمیده اسمعیلی طری (مریم طری)

ویراسته کاظم فیروزمند

طرح جلد: پرویز بیانی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی)

چاپ دوم: ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰ هزار تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۲۱-۶۴-۴
ISBN: 978-600-6721-64-4

همه حقوق برای این اثر محفوظ است
تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً به هر صورت
(چاپ، فتوکپی، الکترونیکی، صوتی)
بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد
دفتر فروش: ۶-۵۰۶۶۴۷۷۴۰، داخلی ۱

یادداشت دبیر مجموعه

هدف مجموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی آشنا ساختن افراد غیر متخصص و علاقه‌مند به پژوهش‌های مستند و دقیق درباره تاریخ و تمدن ایران و اسلام است.

مجموعه حاضر در اصل برگرفته از مجموعه سازندگان جهان اسلام به سرپرستی استاد فقید خانم پاتریشیا کرون است. بعد از درگذشت ایشان خانم زابینه اشمیتکه و خالد الرهیب سرپرستی مجموعه را بر عهده گرفتند. ما شخصیت‌های مرتبط با فرهنگ ایرانی را انتخاب کردیم و دست به کار ترجمه شدیم. ممکن است اثری در این مجموعه به فردی غیرایرانی اختصاص داده شده باشد، ولی آن فرد به دلایل مختلف و در وجوه گوناگون در تاریخ و فرهنگ ایرانی مؤثر بوده است. لذا بی‌هیچ جانبداری و تعصب و تنها با تأکید بر عوامل تاریخی و نیز صحت در روش تحقیق مجموعه آثار منتشر شده را انتخاب کرده‌ایم. درست است که این مجموعه به دست متخصص و صاحب نظر در هر موضوع فراهم آمده است ولی - همان‌طور که ملاحظه خواهید کرد - علاوه بر پژوهشگران، علاقه‌مندان و غیرمتخصصان هم از آن بهره‌مند می‌شوند. روش درست و کاویدن منابع و اسناد از جمله ویژگی‌های کتاب‌های مجموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی است. بر خوانندگان هشیار پوشیده نیست که با شناخت و درک درست از گذشته و با آگاهی و تأمل در روزگار امروز می‌توان افق‌های درخشانی را

پیش روی ترسیم کرد. امید است مجموعه حاضر هم اطلاعات و دانش خوانندگان
علاقه مند را بیفزاید و هم دانشجویان را در روش تحقیق باشد، و همچنین
صاحب نظران را با آثار جدید پژوهشگران غیرایرانی هرچه بیشتر آشنا سازد.

مرتضی هاشمی پور

فهرست

۱۱	پاس داشت ها
۱۵	۱. مقدمه
۱۶	مأمون به هرم حمله می کنند
۱۸	خلیفه دانشمند
۱۹	جهانی که اسلام به ارث برد
۲۲	مسلمانان: اقلیتی متفرق
۲۴	ظهور عباسیان
۲۷	مسأله منابع
۳۱	۲. تعلیم و تربیت
۳۱	والدین، والدین ناتنی و والدین رضاعی
۳۳	موقعیت مکانی و فضای خانگی
۳۷	تعلیم و تربیت مقدماتی
۳۸	صرف و نحو
۴۰	شعر
۴۲	تاریخ و حدیث
۴۴	آموختن تفکر
۴۸	میراث ایران

- ۴۹.....مسأله فقه
۵۲.....شخصیتی اسرارآمیز؟

۳. ۵۵.....اولین بحران جانشینی
۵۸.....جانشین هارون الرشید
۶۱.....تنها ماندن مأمون
۶۲.....نیروی جدید در خراسان
۶۵.....جنگ داخلی
۶۸.....محاصره بغداد
۷۰.....مرگ امین و بحران مشروعیت

۴. ۷۵.....دومین بحران جانشینی
۷۹.....مدعای رضایت برای امامت
۸۱.....پایان جهان؟
۸۳.....توسل به مسلمانان ایرانی؟
۸۵.....واکنش سنی‌های متقدم
۸۷.....تغییر سیاست؟
۹۰.....بازگشت مأمون به بغداد
۹۲.....سیاست‌های بعدی مأمون در حمایت از علویان
۹۴.....واکنش‌های بعدی شیعیان
۹۷.....زیارت مشهد

۵. ۱۰۱.....علم و عقلانیت
۱۰۳.....میراث علمی باستان
۱۰۵.....نهضت ترجمه
۱۰۹.....اندازه‌گیری زمین
۱۱۲.....طب یونانی در بغداد

۱۱۶	کتاب الجیل
۱۲۰	موفقیت‌هایی در ریاضیات
۱۲۴	نقشه جهان
۱۲۷	خصوصیت با اهل ظاهر
۱۲۹	۶. مدافع دین
۱۲۹	تمرکزگرایی دوباره و سپاه جدید
۱۳۲	نبردهای بی‌زانس
۱۳۴	قبة الصخره
۱۳۶	خشمگین کردن اهل ظاهر
۱۳۸	محنت [(محنة)]
۱۴۱	مقاومت علما
۱۴۴	درگذشت مأمون
۱۴۷	محنت [(محنة)] پس از مأمون
۱۴۹	اهمیت تاریخی محنت
۱۵۳	مؤخره
۱۵۷	کتاب‌شناسی آثار ذکر شده
۱۶۱	نمایه

مقدمه

مأمون خلیفه در سفری به مصر در سال ۲۱۷ ه. ق تصمیم گرفت وارد هرم خوفو شود. در آن زمان هرم خوفو جزو مرتفع‌ترین بناهای در دست ساخت بشر در جهان بود. هرم با ۱۵۳ متر بلندی، تقریباً سه برابر بلندترین بنا در عراق بود که خلیفه از آنجا می‌آمد. حتی امروز، این هرم بسیاری از مشهورترین بناهای تاریخی جهان مدرن، از جمله پیگ بن لندن و مجسمه آزادی نیویورک را کوچک جلوه می‌دهد. اما چون آزادراه قاهره به جیزه اکنون پراز بیلورد و بناهای بلند است، گردشگران امروزی تا وقتی کنار هرم نایستاده‌اند متوجه عظمت آن نمی‌شوند. در قرن سوم هجری در مصر و جاهای دیگر بنایی به آن بلندی وجود نداشت که جلو دید را بگیرد.

اهرام علاوه بر عظمت‌شان اسرارآمیز هم بودند. در عصر مأمون، تنها تاریخ مصر باستان که مردم از آن اطلاع داشتند، ریشه در مذهب و افسانه‌های عامیانه داشت. بنابراین مردم فقط می‌توانستند به این فکر کنند که اهرام چیست. در افسانه‌ای آمده بود آنها انبار غله بودند که یوسف برای فرعون ساخته بود. به روایت کتاب مقدس «یوسف تمامی ماکولات آن هفت

سال را که در سرزمین مصر بود جمع و آنها را در شهرها ذخیره کرد.» (پیدایش ۴۱: ۴۸-۴۹). قرآن روایت دیگری دارد. طبق کتاب مقدس اسلام، فرعون به یکی از وزیرانش دستور داد: «برایم کوشک بلندی بساز، به درهای آسمان دست یابم و خدای موسی را ببینم.» (مؤمن ۳۶-۳۷). افسانه‌هایی نیز از دوران هلنی وجود داشت مبنی بر این که هرمس خدای کیمیاگری و نجوم اهرامی ساخته بود تا رازهایش را از طوفان نوح محفوظ دارد. در دنیایی که درباره تاریخ باستان اطلاعی این گونه اندک وجود داشت، چنین داستان‌هایی کاملاً باورکردنی بود.

تنها راه اطلاع از مصر باستان رمزگشایی از هیروگلیف‌ها بود. مأمون در بغداد دانشمندی یافته بود که قادر بودند زبان سریانی و یونانی باستان را به عربی ترجمه کنند. در مصر او بر آن شد که کسی را بیابد که همین کار را با زبان مصری باستان بکند. دانشوری به نام ایوب ابن مسلمه را به او نشان دادند که گویا متخصص خطوط باستان بود. ایوب به دستور خلیفه همه کتیبه‌های اهرام، مقبره‌ها و تک‌ستون‌ها در سراسر کشور را وونویسی کرد. سپس قسمت‌هایی را که می‌فهمید ترجمه کرد. متأسفانه آن بخش‌ها محدود به کتیبه‌ها یا دیوارنوشته‌های یونانی و قبطی (بازمانده‌های زبان مصری باستان، نوشته شده در صورت اصلاح شده الفبای یونانی) بود. او قبول کرد نمی‌تواند هیروگلیف‌ها را بخواند و گفت آنها علامت‌هایی بر اساس اشکال ستارگان و سیارات‌اند. بنابراین با وجود تلاش‌های زیاد ایوب، مأمون نتوانست چیزی درباره متون مصر باستان به دست آورد.

مأمون به هرم حمله می‌کند

عالمی مسیحی به نام دیونوسیوس، اسقف اعظم انطاکیه، مأمون را در دیدار از مصر همراهی می‌کرد. دیونوسیوس پیش از این در سفری در ضلع شمالی هرم

خوفو متوجه دالانی شده بود. وارد دالان شده و بعد از طی فاصله کوتاهی به بن بست رسیده بود. از آنجایی که بناهای اطرافش محکم به نظر می‌رسید به این نتیجه رسیده بود که اهرام انبار غله یوسف نبوده است. بیشتر چنین فرض کرده بود که اهرام، معبدهایی هستند که روی قبرهای سلاطین باستان بنا شده‌اند. به نظر می‌رسد خلیفه بر اساس گزارش اُسقف اعظم در وهله اول سعی نکرد از دالان استفاده کند؛ به جای آن کوشید با استفاده از منجنیق هرم را سوراخ یا ویران کند. اهرام در واقع چنان محکم بودند که ضربات بر آن اثری نداشت.

خلیفه که دست‌پیردار نبود تصمیم گرفت دالان اسقف اعظم را امتحان کند. اگرچه دالان بن بست به نظر می‌رسید، ممکن بود صرفاً دیوارکشی شده باشد. کارگران خلیفه با این فرض در جلوی دیواره آتشی افروختند، و کاری کردند که در یک جهت جریان یابد و به این ترتیب شکافی ایجاد کند. آنها شاید برای شست کردن ملاط دیواره که سنگ‌ها را محکم نگه می‌داشت از سرکه نیز استفاده کرده باشند. پس از کنار زدن خاک و تخاله دریافتند که دالان در درون هرم همچنان ادامه دارد و فروتر می‌رود. مؤلفی مصری در قرن سیزدهم میلادی آنچه را که آنان در آنجا یافتند شرح می‌دهد:

درون هرم دهلیزهایی در بالا و دهلیزهایی در پایین بنا شده بود. در ظاهر همه آنها ترسناک بودند. از میان آنها گذشتن کارشاقی بود. این دهلیزها به اتاق مکعبی هشت در هشت ذراع ختم می‌شد. در وسط اتاق حوضچه‌ای مرمرین بود، بالای آن را شکستند. درون آن به جز استخوان‌های پوسیده انسان چیزی نیافتند. در این مرحله خلیفه به جست‌وجوی خود خاتمه داد. (ادریسی، ۳۴-۳۵)

در ۱۸۰۱ میلادی شرق‌شناس فرانسوی سیلوستر دوساسی، مقاله‌ای انتشار داد با این نظر که مأمون نمی‌توانسته وارد هرم شود. اما آثار اخیر مصرشناسان روشن می‌کند که دوساسی اشتباه می‌کرد. ورودی اصلی که پس

از ساختن هرم بسته شده بود، قابل رؤیت نبود. اما بعدها دزدان مقبره فرعون برای خود دالانی زدند. این دالان که بعدها آن را برای جلوگیری از ورود دیگران مسدود کردند، همان بود که اُسقف اعظم وارد آن شده بود. مأموران خلیفه با باز کردن راه به دهلیزهایی رسیدند که کار سازندگان اصلی بود. چنانکه همه بازدیدکنندگان از هرم خوفو می دانند توصیف مؤلف مصری از ورودی هرم صحیح است: دهلیزهای تنگی که به سمت بالا و سپس به سمت پایین می روند تا به دهلیز بزرگ و تالار مدفن فرعون برسند. چون تالار مدفن قبلاً مورد دستبرد قرار گرفته بود، در آن چیزی نبود که مأمون پیدا کند. اما عملیات خلیفه به کلی بی ثمر نبود: ورودی ای که وی با تهاجم باز کرده بود همان جایی است که امروز میلیون ها گردشگر هر سال از آن استفاده می کنند. مأمون با وجود کشف تالار مدفن باید نومید شده باشد. بنا بر تجربه ای که از معابد یونانی و مصری داشت مسلماً منتظر بود اهرام الواح کنده کاری شده، کتاب ها یا سنگ نوشته هایی داشته باشد. حتی شاید در پی متونی بوده که به ایوب کمک می کردند هیروگلیف ها را بخواند. اما چنانکه امروز می دانیم، لوح روزتا، سنگ نوشته دوزبانه ای که خواندن هیروگلیف ها را میسر ساخت، برای مدت هزار سال دیگر هم پیدا نمی شد. و حتی اگر آنها به لوح روزتا هم دسترسی می یافتند، مترجمان مأمون احتمالاً قادر نبوده اند زبان مصری باستان را بازسازی کنند. علمای بغداد در دستور زبان عربی تخصص داشتند و برخی مترجمان خبره زبان یونان باستان بودند؛ اما زبان شناسی تاریخی و تطبیقی رشته هایی بودند که قرن ها بعد به وجود آمدند.

خلیفه دانشمند

اگرچه دانشمندان امروز در داستان عملیات مأمون در مصر تردید کرده اند، وقایع نویسان عربی سده های میانه (مورخان قومیت های مختلفی که به عربی

می‌نوشتند) هرگز تردید نکردند. در نظر آنان ورود به هرم رفتار خاص خلیفه‌ای بود که به عشق به دانش و کنجکاوی سیری ناپذیر شهرت داشت. آنها می‌نویند مأمون جزو خلفایی بود که ترجمه‌هایی از آثار فلسفی باستان از زبان یونانی و سریانی به عربی را سفارش داد. حمایت وی از ریاضی دانان و مهندسان، چندین اکتشاف علمی از جمله نخستین رساله در جبر و اندازه‌گیری نسبتاً صحیح محیط کره زمین را به وجود آورد. خود وی هم در «علوم عرب» یعنی صرف و نحو، شعر و مانند آن و «علوم خارج» یعنی منطق، ریاضیات، طب، نجوم، کشاورزی و رشته‌های دیگر که از راه ترجمه از فارسی میانه و یونانی حاصل می‌شد دانشی در حد تخصص داشت. گفته می‌شود که وی هفته‌ای یک باره علمای ادیان و مکاتب فکری مختلف را برای دفاع از عقاید خود دعوت و اغلب خود در بحث‌ها شرکت می‌کرد.

برای بسیاری از وقایع نگاران عرب علم مأمون امر خطرناکی بود. او برخلاف اسلاف خود به مسئولیت‌های معمول مقام خلافت یعنی اخذ مالیات‌ها، نصب حکام و قضات، امن کردن راه‌های زیارتی و جهاد با کفار و امپراتوری بیزانس، راضی نبود. در عوض می‌خواست معنای اصیل خلیفه، یعنی نماینده خدا در روی زمین را احیا کند. در نظر او این لقب بدان معنی بود که فقط خلیفه شایستگی داشت امت را از خطا در امور دینی مصون دارد. به نظر می‌رسد این فرایافت از اقتدار را خلیفه بدان منظور در پیش گرفت تا قبضه کردن قدرت را در سال ۱۹۷ ه. ق توجیه کند، اما باید این اعتقاد را جدی هم گرفته باشد، وگرنه اتخاذ سیاست‌های جنجال‌آفرین در زمانی که جایگاه امنی داشته است، توضیح کافی نخواهد داشت.

جهانی که اسلام به ارث بود

چنانکه از شیفتگی خلیفه به اهرام برمی‌آید جهانی که او در آن می‌زیست

باستانی بود. به این معنی بسیار متفاوت با جهان اروپایی هم عصر شارلمانی بود (درگذشت ۸۱۴ م/۱۹۸ ه. ق زمانی که مأمون ۲۸ ساله بود). در قرن نهم میلادی آسیای جنوب غربی ظهور سه نسل تمدنی را به چشم دیده بود. نسل اول تمدن جهان باستان بود. این تمدن‌ها شامل فرهنگ مصری که اهرام را ساخته بود، همچنین امپراتوری‌های میان‌رودان، حمورابی، سارگون و نبوکدنصر بودند که شیوه‌های آبیاری و ساخت و ساز خشت گلی‌شان در منطقه محل زندگی خلیفه، عراق، هنوز رایج بود. این نسل نخستین همچنین زادگاه دین توحیدی اسرائیلیات بود. در زمان مأمون، مردم دانش بسیار اندکی از این تمدن‌ها داشتند، اما میراث آنها هنوز زنده بود. از جمله در نحوه تفکر و انجام امور عینی (نظیر شیوه‌های آبیاری و ساخت و ساز خشتی) که مردم نمی‌دانستند آنها را مدیون کسی و به خصوص کتاب مقدس عبری هستند که ادیان توحیدی را همراه با داستان‌ها و ایدئوهای اساسی بسیار به ارث گذاشته بود.

نسل دوم نسل تمدن یونانی-رومی بود. در زمان دیدار خلیفه از مصر، تنها شهر مهم در آنجا اسکندریه بود که اسکندر بزرگ بنا کرده بود. اسکندر و جانشینانش فرهنگ هلنیستی را تا دورترین نقاط همچون افغانستان رواج دادند. جانشینان آنان، رومیان، شمال آفریقا و کرانه‌های شرق مدیترانه را زیر سلطه داشتند، و گهگاه به بیابان‌های سوریه و عربستان نیز دست‌اندازی می‌کردند. در زمان استیلای آنان بود که مسیحیت در میان یهودیان فلسطین ظهور کرد. در قرن چهارم میلادی امپراتوری روم پایتخت خود را به قسطنطنیه در شرق انتقال داد و مسیحیت را به عنوان دین رسمی خود پذیرفت. اگرچه بسیاری از آنها بعدها با کلیسای روم قطع ارتباط کردند، مسیحیان بخش شرقی امپراتوری میراث هلنیستی خود را حفظ کردند. وقتی خلفا در پی دانشمندی بودند که بتوانند زبان یونانی قدیم را ترجمه کنند، آنها را در میان مسیحیان عراق یافتند.

نسل سوم، نسل تمدن اسلامی که هنوز در حال شکل‌گیری بود، اما به طور مشخصی پدیده‌ای تازه به حساب می‌آمد. اسلام که مآلاً خود را جانشین یهودیت و مسیحیت دید، در عربستان، در منطقه حایل بین امپراتوری‌های بیزانس و ایران ظهور کرده بود. پس از رحلت حضرت محمد ﷺ در سال ۱۱ ه. ق، عرب‌های مسلمان از شبه جزیره خودشان پا فراتر گذاشتند و بخش اعظم سرزمین‌هایی را که به نسل اول و دوم تمدن‌های جنوب غرب آسیا تعلق داشت تسخیر کردند. این سرزمین‌ها، قلمرو اصلی شریعت جدید، امپراتوری عرب‌ها شد، جز این‌که آنها خود نام امپراتوری به آن نمی‌دادند، بلکه آن را مجموعه‌ای اتفاقی از سرزمین‌هایی می‌دانستند که وجه اشتراک‌شان تبعیت از حکومت نماینده خدا، موسوم به خلیفه (برگرفته از خلیفه الله عربی) بود. اتباع مسلمانانش امت یک جامعه مؤمنین را تشکیل می‌دادند. جماعت‌های معتقد به دیگر ادیان توحیدی «اهل کتاب» نامیده می‌شدند. آنان که تابع حکومت اسلام بودند، اهل ذمه به حساب می‌آمدند که باید جزیه می‌دادند و در دین خود آزاد بودند. همه دیگر اقوام، مشرکین بودند. بر مسلمانان فرض بود که با آنان بجنگند و — به نظر فقها — آنان را وادار به قبول اسلام کنند. اما در عمل به نظر می‌رسد که همه اقوام تحت سلطه اسلام اهل ذمه خوانده می‌شدند.

در عصر مأمون که از ۱۷۰-۲۱۸ ه. ق زیست، جهان هلنیستی هنوز به شکل امپراتوری بیزانس باقی بود. این امپراتوری اگرچه یونانی‌زبان و مسیحی بود، هنوز خود را رومی می‌انگاشت و عرب‌ها نیز آنان را چنین می‌نامیدند. در اوایل قرن نهم میلادی بیزانس، نواحی شمال آفریقا و مصر و فلسطین و سوریه را به عرب‌ها، و بخش‌هایی از ایتالیا را به لومباردها باخت. از این رو، قلمرو بیزانس به آناتولی (ترکیه امروزی) و بخش‌هایی از ایتالیا، یونان و نواحی بالکان تقلیل یافت. اما امپراتوری زنده بود، از لحاظی که پایتختش قابل

تسخیر نبود. دور تا دور قسطنطنیه با دیوارهایی رخنه‌ناپذیر احاطه شده بود و مدافعان آن مجهز به «آتش یونانی» بودند که مایعی قابل اشتعال بود و به فواصل دور دستی پرتاب می‌شد و حتی در روی آب هم شعله‌ور بود. با این همه خلفا هرگز امید به فتح «روم» را برای همیشه وانمی‌نهادند. امپراتوران بیزانس نیز به نوبه خود هرگز رؤیای بازپس‌گیری سرزمین‌های ازدست‌رفته خود را از سر بیرون نمی‌کردند. این برخورد آمال موجب قرن‌ها جنگ پی در پی در سرحدات سوریه و آناتولی شد.

سپاه عرب‌های مسلمان در شرق حتی موفق‌تر بود؛ در آنجا توانسته بودند در عرض پنج سال کل امپراتوری ایران را منقرض سازند و درنوردند. تمدن ایران ریشه در نسل اول تمدن‌ها در منطقه داشت. ایران در زمان هخامنشیان امپراتوری‌های آشور، بابل و ایلام را در میان‌رودان فتح کرده بود، سپس اسکندر بزرگ آن را تسخیر کرد و بدین سان مدت کوتاهی یونانی‌مآبی (هلنیسم) را اشاعه داد. پس از کسب مجده استقلال در زمان پارتیان، شاهنشاهان ساسانی آن نواحی را دوباره یکپارچه کردند. دین رسمی ساسانیان، آیین زرتشت، دینی ثنویت‌گرا بر مبنای پرستش اورمزد «خدای خرد»، ایزدی نماینده نیروهای نیک در برابر اهریمن، ایزدی نماینده نیروهای شر بود. مانویت شاخه مهمی از سنت یهودی در ایران بود، دینی گنوسی که مبارزه‌ای همانند بین نیک و بد را فرض می‌کرد، اما عالم را یکسر شرمی‌دانست. شاهنشاهی ساسانیان در سال هفت ه. ق پس از جنگی طولانی از بیزانس شکست خورده بود و وقتی عرب‌ها در آن سوی مرز پیدا شدند، هنوز به درستی قد راست نکرده بود. پس از تسخیر اعراب، دین زرتشتی جزو ادیان محفوظ درآمد، اگرچه مانویت به عنوان ارتداد مورد پیگرد قرار گرفت.

مسلمانان: اقلیتی متفرق

حتی پس از استیلای عرب در دهه ۱۰ و ۲۰ ه. ق عرب‌ها اقلیتی کوچک در

متصرفات خود بودند: طبق برآوردی، حدود ۵۰۰ هزار نفر در میان جمعیتی شاید ۳۰ میلیون نفری. بدین ترتیب اکثریت بزرگی از مردم که تحت حکومت مسلمانان می زیستند، پیرو ادیان دیگر بودند. در سرزمین های سابقاً بیزانسی مصر و سوریه جمعیت عمدتاً مسیحی بود. عراق که بخشی از شاهنشاهی ساسانیان بود، وطن یهودیان، مسیحیان، گنوسیان و کفار محسوب می شد. عراق علاوه بر این که پایتخت خلفای عباسی را در خود جای داده بود، محل استقرار رأس جالوت یهودیان و کاتولیکوس کلیسای نسطوری بود. خود بغداد، همچنین نواحی اطرافش پر از کلیساها و صومعه ها بود. در همان نزدیکی مدرسه های تلمودی و مدرسه های سورا و پمبدیتا هم قرار داشت که در آن یهودیان مراکز تعلیمات علوم دینی را از زمان تبعید در بابل حفظ کرده بودند. در سمت شرق، در خود ایران دین اکثریت آیین زرتشتی بود. جوامع متعددی از یهودیان، مسیحیان و مانویان نیز وجود داشت.

درست همچنان که اسلام در جنوب غرب آسیا دین اقلیت بود، عربی نیز زبان اقلیت بود. در مصر اکثر مسیحیان قبطی صحبت می کردند، تبار خطی آن زبان، در هیروگلیف ها محفوظ بود. بعضی ها نیز به زبان یونانی تکلم می کردند. در سوریه - فلسطین نیز یونانی زبان ها وجود داشتند. گرچه اکثریت مردم آنجا و مردم عراق آرامی زبان بودند که زبانی سامی مرتبط با عبری و عربی است. گویشی از زبان آرامی یعنی سریانی، زبان ادبی و عبادی مسیحیان شرقی بود. دورتر در شرق، زبان اکثریت فارسی بود که زبانی هندو - اروپایی و به کلی متمایز از عربی محسوب می شد. چون خط بسیار دشوار آن فقط برای عده نسبتاً معدودی از متخصص ها مفهوم بود، زبان مکتوب قدیم ایران موسوم به پهلوی یا فارسی میانه، سرانجام منسوخ شد. اما گویش های محاوره ای در سراسر ناحیه وسیعی که زمانی تحت استیلای ساسانیان بود، همچنان رواج عمومی داشت. در بغداد که در نزدیکی پایتخت پیشین

ساسانیان یعنی تیسفون ساخته شده بود، بسیاری از مردم (از جمله به احتمال زیاد، مأمون) کمابیش دوزبانه بودند و به فارسی و عربی تکلم می‌کردند.

در پی حملهٔ عرب بسیاری از پیروان ادیان دیگر به اسلام گرویدند. معمولاً فاتحان امرای غیرمسلمان را به بردگی می‌گرفتند و اغلب آنها را از موطن خود به جاهای بس دورتری انتقال می‌دادند. این برده‌ها بریده از زبان‌ها و جوامع دینی سابق خود، شیوهٔ زندگی و عادات اربابان‌شان، از جمله اسلام را برگرفته‌اند. بسیاری از این برده‌ها یا فرزندان‌شان بعداً آزاد می‌شدند.

طبق شرع اسلام آزاد کردن بردگان عملی شایسته محسوب می‌شد. علاوه بر این برده می‌توانست آزادی خود را بخرد. بسیاری از بردگان آزادشده ترجیح می‌دادند که در خدمت اربابان سابق خود بمانند و رابطهٔ بین دو طرف اغلب به طور شگفت‌آوری صمیمانه بود. با وجود این از نوکیشان غیرعرب به گرمی استقبال نمی‌شد. برای عرب مسلمان در سده‌های نخستین اسلام غیرقابل تصور بود که بردهٔ آزادشده‌ای بتواند دو کنار او و برابر با او زندگی کند. سلسلهٔ اموی که از ۴۱ تا ۱۳۲ ه. ق حکومت می‌کرد، جنگجویان خود را از قبایل عرب انتخاب می‌کرد و تقریباً همهٔ فرماندهان عرب بودند. برعکس، نهضت انقلابی ضد اموی که در میانهٔ قرن دوم ه. ق پدید آمد، برخی از رهبران خود و بسیاری از جنگجویانش را از میان بازماندگان برده‌های آزادشده انتخاب کرد. در نتیجه نوکیشان غیرعرب نقش حساسی در استقرار خلافت جدید عباسی ایفا کردند.

ظهور عباسیان

در دهه‌های پس از رحلت پیامبر اسلام در سال ۱۱ ه. ق، امت مسلمان با اختلاف نظر دربارهٔ ماهیت رهبر، چند دسته شدند. همهٔ جناح‌ها توافق داشتند که رهبر باید امام امت یا هدایتگر به سوی رستگاری باشد. بنابراین هر

مناقشه‌ای بر سر هویت رهبر، مستلزم پیدایش جامعه دینی جدیدی بود (اگرچه همه جناح‌ها مدعی بودند که حافظ دین واحد راستین و اصیل اند).

یکی از مهمترین اختلافات بین کسانی بود که قدرت یافتن امویان را در سال ۴۱ هجری پذیرفتند و آنهایی که نپذیرفتند. در میان این دسته کسانی بودند که اعتقاد داشتند امام باید از خاندان خود پیغمبر یعنی از طایفه بنی هاشم باشد. (به نظر مأمون که با این موضع موافق بود، خداوند اراده کرده بود که امام‌ها در خاندان پیامبر زاده شوند تا مؤمنین در پیدا کردن آنان دچار زحمت نشوند). دو خاندان مهم که با این ملاک وفق می دادند، علویان یا اولاد پسرعم و داماد پیامبر، حضرت علی علیه السلام، و عباسیان اولاد عباس، عموی پیامبر بودند. برعکس، امویان اولاد سرسخت ترین دشمنان پیامبر بودند. وقتی ضدیّت با خلافت امویان علوی شد، به صورت این درخواست درآمد که به جای خلیفه حاکم «عضوی در خاندان پیامبر و مورد قبول عموم» باید انتخاب شود. این خواسته به عربی الرضا من المحمد و مخفف آن الرضا بود.

تحت لوای این شعار بود که خاندان دمشق بنی امیه با قیامی که در ولایت شرقی ایران، خراسان، در گرفت، سرنگون شدند. این ایالت، در زمان ساسانیان وسیع و قدرتمند شده بود و اولین دوره از فتوحات عرب تا حدودی اشرافیت محلی آن را کنار زده بود. امویان بعدها ده‌ها هزار نفر عرب را در آنجا به صورت مستعمره نشین‌های دائمی مستقر کردند. این مهاجران دائمی با جمعیت بومی وصلت کردند و تا حد مشخصی در زبان و فرهنگ، ایرانی شدند. همزمان وابستگان آنها (اعم از غلام‌ها و بنده‌های آزاد شده‌شان) به اسلام گرویدند. آنها همگی گروه جمعیتی جدیدی را شکل دادند: مسلمانانی که از بقیه جامعه محلی با فضیلت مسلمان بودنشان، و از بقیه مسلمین به خاطر فضیلت خراسانی بودنشان متمایز می شدند. نظیر بسیاری از دیگر ساکنان جهان اسلام، خراسانی‌ها از امویان که به این ایالت صرفاً به عنوان

منبع درآمد می نگریستند، ناراضی بودند. مبلغان اسلام خراسانیان را با این وعده برانگیختند که الرضا را بیاورند، و خراسانیان امویان را سرنگون کردند و منتظر ظهور رهبر جدیدی ماندند. ظاهراً به این فرض که از طریق شورا انتخاب خواهد شد. در عمل، عضوی از خاندان عباسی به سادگی خود را خلیفه خوانده، و به سختی یک علوی را که همین دعوی را می کرد، کنار زد.

همین که فاتحان به قدرت می رسیدند باید نیروهایی را که خود برانگیخته بودند، مهار می کردند. عباسیان برای اطمینان از وفاداری حامیان خراسانی شان، آنها را در سرزمین های نزدیک دارالخلافه بغداد ساکن کردند. فرونشاندن خشم آل علی و پیروان شان، شیعیان، اما سخت تر بود. عباسیان، در برابر این ادعای شیعیان که فقط اولاد علی علیه السلام شایسته امامت اند، می گفتند خاندان خود آنان، مقدر بوده است که عصر جدید خلافت اسلامی را شروع کنند. ادعاهای مربوط به مهدویت خاندان، از القابی که به خلفا داده می شد آشکار است. اولین خلیفه خاندان جدید السفاح نامیده شد، عنوانی که معنای دقیق اش جای بحث دارد. جانشینان او عبارت بودند از: المنصور «نصرت و یاری داده شده از جانب خداوند»، المهدی «به درستی هدایت شده الهی»، الهادی «هدایت درست»، الرشید «واصل به حق»، و الامین «قابل اعتماد». علویان، اما تحت تأثیر قرار نگرفتند. آنان با امویان بسی بیشتر از عباسیان جنگیده بودند، و اکنون می دیدند که کنار زده شده اند. عباسیان در پاسخ به قیام های شیعیان، سیاست تهدید و تطمیع را پیشه کردند. به آن دسته از علویانی که ساکت ماندند، چنین وعده داده شد که از خزانه مستمری می گیرند یا کاری به کار آنان ندارند. و آن دسته که پیروانشان را به قیام علیه حکومت وامی دارند، بی رحمانه سرکوب می شوند.

هفتمین خلیفه خاندان عباسی، عبدالله مأمون، «قابل اعتماد»، در سال ۱۹۷ هـ. ق در سن ۲۷ سالگی به قدرت رسید. دوره او را تا حدودی می توان

کوششی در پاسخ‌گویی به سؤال‌هایی دانست که با قیام عباسیان مطرح شده بود. چه کسی رهبر مشروع امت مسلمان است؟ ملاک این مشروعیت چیست؟ این مشروعیت به چه کسانی تفویض شده است؟ چنانچه نهایتاً از جانب خداوند سرچشمه می‌گیرد، حدود و ثغورش کدام است؟ البته به چنین سؤال‌هایی نمی‌شد به طور مجزّد پاسخ داد. مأمون باید در ابتدای کارش، تسخیر قدرت را نه از رقبای اموی یا علوی، بلکه از برادر ناتنی‌اش، توجیه می‌کرد. مأمون به قدرت رسید، زیرا نظیر اسلافش در بسیج ایالت خراسان توفیق یافت. همچنین نظیر پیشینیانش سپس باید نیروهایی را که برانگیخته بود، به زیر فرمان درمی‌آورد. با این حال، برخلاف خلفای پیشین، از قدرت‌ش برای ارائه راه حل‌های جدید اساسی نسبت به مسئله مشروعیت و مرجعیت دینی استفاده کرد. نمی‌توان گفت که این سیاست‌ها دست‌کم به عنوان اقداماتی کوتاه‌مدت موفق بودند، اما به طرز خارق‌العاده‌ای اهمیت‌شان را در شکل‌گیری امت اولیه اسلامی ثابت کردند، حتی اگر هم به این دلیل که محدودیت‌هایی را تعیین کردند که حتی نائب خداوند نمی‌توانست از آنها عدول کند.

مسئله منابع

مورخان عرب هزاران صفحه در مورد مأمون نوشته‌اند. در نگاه اول به نظر می‌رسد که این نوشته‌ها سرشار از اطلاعات است. آثار مربوط به خلفا، مانند بسیاری از متون اولیه تاریخی عرب، سرشار از نقل قول‌های مستقیم از آدم‌هایی است که گویی در صحنه‌ای که توصیف می‌شود حضور داشته‌اند. وقتی شاهدی عینی سال‌ها پیش یا در جایی دور می‌زیست، مورخان اغلب توضیح می‌دهند که چگونه گزارش به آنها رسیده است. یعنی سلسله‌راویان را به ترتیب بین شاهد عینی و خودشان ذکر می‌کردند، به عنوان مثال این شرحی دربارهٔ سرو وضع ظاهری مأمون است:

علی بن احمد بن عمر المَقْرئ به ما خبر داد که علی بن احمد بن ابی قیس خبر داده است که ابن ابی الدنیا گفته است: «مأمون سیمایی روشن و بشره‌ای گندم‌گون داشت، خوش بنیه و خوش سیما بود با موهایی جوگندمی، چشم‌هایی درشت، محاسنی بلند و تُنک، و ابروانی باریک. بریک گونه‌اش خالی داشت». (خطیب، ذیل عبدالله ابن هارون)

بنابر سلسلهٔ راویان در آغاز گزارش، المَقْرئ صادقانه هر آنچه را که ابن ابی قیس از شاهدهی شنیده بود که مأمون را رو در رو دیده بود، به نویسنده گزارش کرد. برای خوانندگان قدیم، چنین شرحی اطمینان‌بخش بوده است: به این معنی که می‌توانستند گزارش را بر مبنای شناختی که ناقلان روایت داشتند، ارزیابی کنند. مورخان امروزی نیز سلسلهٔ راویان را به همین دلیل، می‌پسندند.

منابع همچنین اعتماد را برمی‌انگیختند، زیرا به ندرت رویدادهایی را نقل می‌کردند که خودشان باور داشتند. مَوْزَخَانِ عرب عصر عباسی، در مقایسه با برخی از معاصران بیزانس و اروپای غربی، کمتر به دخالت‌های الهی یا فضیلت فوق بشری تمایل داشتند. به نظر می‌رسد، اغلب معادل آنچه را که در میان مقامات شایع بود، نقل می‌کردند: فلانی دربارهٔ فلانی چه گفت، فلک با آن بیچاره ناسازگاری کرد، و آمد به سرش آنچه آمد، بخت از او برگشته بود، چه جای سرزنشش. به همین دلیل معمولاً همیشه گزارش‌های آنان را به آسانی نمی‌توان فهمید. اما از اینها فقط می‌شود فهمید که نظر آن شخص دربارهٔ حادثه‌ای که واقعاً روی داده، چه بود.

در بررسی دقیق‌تر، می‌توان محدودیت‌های این نوع مطالب را تشخیص داد. اول این که خود نقل ناگزیر، آنچه را که روایت می‌شود، تحریف می‌کند. دیگر این که از دیگر شاخه‌های ادبیات عرب دریافته‌ایم که نقل قول‌های شاهدان عینی و ناقدان، ضامن درستی آنها نیستند، حتی آشکارترین دروغ‌ها هم برای خودشان از آدم‌های بزرگ شاهد می‌آورند. بدیهی است که وقتی

خبرهای متناقضی دربارهٔ حادثه‌ای واحد در منابع گوناگون، یا حتی در همان منبع می‌بینیم، در واقع چیزی نادرست است. همچنین اغلب عکس آن هم اتفاق می‌افتد، خبرهایی از حوادث ظاهراً نامربوط، همه به یک صورت روایت می‌شوند. اغلب احساس راحتی می‌کنیم که می‌بینیم همهٔ خبرها دربارهٔ یک موضوع خاص با الگوی واحدی نوشته شده‌اند. به عنوان مثال، ممکن است به ظاهر موجه به نظر برسد که روزی عارف ژنده‌پوشی وارد کاخ خلیفه شد تا او را بازخواست کند و از حکم خداوند زنهار دهد، اما وقتی همان مرد ژنده‌پوش پشت سر هم وارد کاخ این خلیفه و آن خلیفه می‌شود واضح است که با صنعتی ادبی سرو کار داریم. وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، دلیل خوبی است تا باور کنیم که مردان خدا حاکمان را مؤاخذه می‌کردند. اما همچنین واضح است که چنین رویدادهای دربیاد می‌ماند و با همهٔ آنهای دیگر بازگو می‌شد. در نتیجه، جزئیات گزارش شدهٔ هر رخدادی ممکن است نادرست باشد.

در مورد چهرهٔ مناقشه‌انگیزی مانند مأمون، منابع به ویژه به نظر غیرقابل اعتماد می‌رسند. طی دورهٔ خلافتش او تقریباً خشم همه را برانگیخته بود. بنابراین قاعده، مورخان و منابع‌شان احتمالاً از روایتی واقعی استفاده می‌کنند تا تفسیری خاص (و معمولاً ناگفته) را از رفتار او، به دست دهند. بنابراین، با شرح‌های متناقضی در مورد یک رویداد مواجه می‌شویم. به عنوان مثال، گروهی از مورخان - بدون ذکر هیچ شاهد عینی - اظهار می‌کنند وارث بلا فصل (ولیعهد) مأمون از خوردن انگور زیاد درگذشت. گروه دیگری، به نقل از چندین گزارش از شاهد‌های عینی مستقل، اصرار دارند که ولیعهد درگذشت؛ چراکه خلیفه انگورها را به زهر آغشته بود. دست آخر، گروه سوم از مورخان صرفاً خبر درگذشت ولیعهد را بدون هیچ طول و تفصیلی گزارش می‌کنند. (در این مورد به فصل چهارم بنگرید). اکنون باید روشن شده باشد

که چرا (چنانچه پژوهشگری امروزی گفته است) اگر بخواهیم زندگی نامه خلیفه‌ای را بر اساس واقعیات اثبات شده بنویسیم، لاجرم بیش از سه صفحه نخواهد بود. این زندگی نامه مأمون اندکی بیش از سه صفحه خواهد شد، عمدتاً به خاطر این که مرور حقایق شناخته شده بدون قدری توضیح درباره زمینه تاریخی شان چندان معنایی نخواهد داشت. در فصل بعدی شرحی از تعلیم و تربیت مأمون را چارچوبی برای نشان دادن آن عناصر فرهنگ عباسی که زندگی او را شکل داد، قرار خواهیم داد. دو فصل بعدی به دو بحران جانشینی خواهد پرداخت که در عهد او رخ داد. فصل سوم شرح می‌دهد که وی رهبری دینی را احیا و از آن در تلاش موفقیت‌آمیزش در سرنگون کردن برادر ناتنی‌اش بهره برد. فصل چهارم به معرفی ولیعهدی می‌پردازد که متعلق به اهل بیت علی (ع)، رقیب، است. دو فصل بعد به جنبه‌های دیگری از به اصطلاح اشتیاق مأمون به عقلانیت می‌پردازد. فصل پنجم فعالیت‌های منجمان، طبیبان، مترجمان، مهندسان و نقشه‌نگاران را مورد پژوهش قرار می‌دهد که مأمون از فعالیت‌های آنان حمایت می‌کرده است. فصل ششم مظاهر گوناگونی از جاه‌طلبی‌های مطلق‌گرایانه او را در سال‌های آخر حکومتش توصیف می‌کند، از جمله تلاش بی‌وقفه او در بهره بردن از علم کلام در حکم سلاخی علیه علمایی که اقتدار مذهبی او را تهدید می‌کردند. سرانجام در مؤخره‌ای مختصر نگاهی خواهیم داشت بر این که نسل‌های بعدی چگونه درباره نقش او در تاریخ اسلام قضاوت می‌کنند.